هو العلیم

کیفیت نزول اسماء الهی در موجودات

ظرفیت متفاوت موجودات نسبت به نزول اسماء الهی

ولایت تکوینی – اربعین 1415 - جلسۀ چهاردهم

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

بِسمِ اللهِ الرّحمٰنِ الرّحیمِ

الحمدُ للّه ربِّ العالمین

و الصّلاةُ و السّلامُ علیٰ سیِّدنا و نبیِّنا

حبیبِ قلوبِنا و طبیبِ نفوسِنا أبی القاسمِ المصطفیٰ محمّدٍ

و علیٰ آلِه الطّیّبینَ الطّاهرین

و اللعنُ علیٰ أعدائِهم أجمعینَ إلیٰ یَومِ الدّین

قالَ اللهُ تعالیٰ فی کتابِه:

﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا فَٱحۡتَمَلَ ٱلسَّيۡلُ زَبَدٗا رَّابِيٗا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيۡهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبۡتِغَآءَ حِلۡيَةٍ أَوۡ مَتَٰعٖ زَبَدٞ مِّثۡلُهُ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡحَقَّ وَٱلۡبَٰطِلَۚ أَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ﴾.[[1]](#footnote-1)

## کیفیت نزول اسماء الهی در موجودات

معنای آیۀ شریفه این است ﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا﴾؛ پروردگار باران ارسال کرد؛ هر وادی و هر ظرفی به‌اندازۀ ظرفیت خودش از این باران بهره گرفت. ﴿فَٱحۡتَمَلَ ٱلسَّيۡلُ زَبَدٗا رَّابِيٗا﴾؛ «هنگام حرکت باران در این وادی، خار و خاشاک همراه این آب، روان شد و روی این آب را کفی از خار و خاشاک فراگرفت.» ﴿وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيۡهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبۡتِغَآءَ حِلۡيَةٍ أَوۡ مَتَٰعٖ زَبَدٞ مِّثۡلُهُ﴾؛ همین‌طور آن چیزی (از آب و فلزات و امثال‌ذلک) را که ما آن را گداخته کنیم، یک کفی روی آن را می‌گیرد؛ در واقع یک حقیقتی در زیر دارد، و یک خار و خاشاک و کفی در رو. ﴿كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡحَقَّ وَٱلۡبَٰطِلَ﴾؛ «این چنین است که خداوند حق را و باطل را از هم جُدا و مشخص می‌کند.» ﴿أَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ﴾؛ «آن کف و خاشاک از بین می‌رود.» ﴿وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾؛ و آنچه برای مردم نفع دارد آن باقی می‌مانَد.» این معنای این آیه.

خداوند متعال دارای اسماء کلیۀ مطلقه و بی‌نهایت است؛ یعنی محدودیتی در دایرۀ آن اسم و آن صفت وجود ندارد. پروردگار متعال، «حیّ» است علی‌الاطلاق؛ همیشه زنده است. ما بیست سال، سی سال، پنجاه سال، شصت سال عمر می‌کنیم و از دنیا می‌رویم؛ [اما] هو الحیُّ الّذی لا یَموت.

پروردگار متعال دارای علم مطلق است. علوم ما همه محدود است؛ ولی علم او بی‌نهایت و مطلق است. تمام اوصاف و ذواتی که در عالم امکان وجود دارند، مظهر اوصاف و اسماء مطلقه و بی‌نهایت پروردگار هستند.

هر ذاتی که در این دنیا تحقق پیدا کند و اوصافش، همه از ناحیۀ اسماء و صفات الهی است. ریشۀ تمام این وجودات در عالم امکان، همه در همان مبدأ اعلی وجود دارد: ﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٖ مَّعۡلُومٖ﴾؛[[2]](#footnote-2) «هرچه در این عالم تحقق دارد، خزائنش در آنجا پیش ماست؛ یعنی به‌نحو اطلاق و کلیّت پیش ماست. اگر در این عالم علم وجود دارد، خزینۀ این علم در آنجا پیش ماست.» اگر در این عالم قدرت وجود دارد و شما از شخصی قدرتی می‌بینید، اصل این قدرت به‌نحو اطلاق و کلیّت و عدم محدودیت پیش ماست؛ اگر شما در اینجا جمال و زیبایی می‌بینید، تمام جمال به‌نحو علی‌الاطلاق و به‌نحو کلیّت در آنجا پیش ماست.

و همین‌طور تمام اسماء و صفاتی که ما در این عالم مشاهده می‌کنیم، به‌نحو کلیّت و به‌نحو بی‌نهایت پیش پروردگار است و از آنجا افاضه می‌شود. آن سمیعی که از اسامی پروردگار است، به‌واسطۀ نزول خود، سَمع را در ما به وجود می‌آورد. آن علیمی که از اسامی و صفات پروردگار است، با نزول خود علم را در ما به وجود می‌آورد. آن حَیّی که مختص به ذات پروردگار است با نزول خود در این عالم در ما حیات به وجود می‌آورد.

﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ﴾؛[[3]](#footnote-3) «ما هر چیزی را به قَدَر و مقدار خلق کردیم و آفریدیم.» ما چشم داریم و می‌بینیم. این اِبصار و دیدنِ ما همان مظهریت بصیر پروردگار است، مقدار کم و زیاد بودنش هم همان ﴿ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ﴾ است. ما روی اندازه این اِبصار را در شما به وجود آوردیم. ما دیدن را در شما به وجود آوردیم. شما که در اینجا می‌بینید، چون مظهر بصیرِ ما هستید و الاّ این اِبصار و دیدن را از جایی نیاورده‌اید.

ما دارای علم هستیم، این علم بر حسب مراتبی که در افراد وجود دارد از ناحیه پروردگار آمده است: ﴿هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾؛ «فقط پروردگار سمیع است و فقط پروردگار متعال علیم و دارای علم است.» میزان علمی که ما داریم به‌واسطۀ ﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنٰهُ بِقَدَرٖ﴾[[4]](#footnote-4) است که از ناحیۀ پرودگار افاضه شده است؛ به شخصی علم کم و به کس دیگر علم بسیار عنایت می‌کند. هر صفتی که در این عالَم تحقق پیدا می‌کند برحسب تقدیر پروردگار است. کم و زیاد بودن [صفات] در ذوات، به‌حسب تقدیر پروردگار است و ما از طرف خودمان هیچ‌چیز نداریم.

پروردگار متعال دارای اسم «مُحیی» است؛ به ذوات حیات می‌دهد. اسم محییِ پروردگار وقتی در این عالم نزول می‌کند، اشیاء را زنده می‌کند و به آنها حیات می‌بخشد. آن اسم، حیات می‌دهد و اسم «مُقدِّر» به این اسمِ محیی حد می‌زند. آن اسم دائماً به اشیاء و ذوات حیات و زندگانی می‌دهد، آن مقدِّر این محیی را پنجاه سال، شصت‌وپنج سال، هفتاد سال نگه می‌دارد؛ وقتی این اسم محیی مدتش سر آمد، اسم «مُمیت» جایگزین آن می‌شود؛ آن اسم می‌رود کنار، ممیت این را از این دنیا به عالَم دیگر منتقل می‌کند.

بنابراین وقتی خداوند متعال شیئی را خلق می‌کند، هم‌زمان با خلق این شیئ، تمام اسماء و صفات پروردگار دست‌به‌کار می‌شوند: اسم علیم همراه با محیی، به آن علم افاضه می‌کند؛ اسم رحمان، رحمت و عطوفت افاضه می‌کند؛ اسم رازق همراه با محیی، رزق افاضه می‌کند. و آن رزقی هم که افاضه می‌کند، ﴿خَلَقۡنٰهُ بِقَدَرٖ﴾ است؛ روی اندازه است: یک روز کم عنایت می‌کند، یک روز بسیار عنایت می‌کند؛ یک روز کم می‌گذارد و یک روز زیاد می‌گذارد؛ یک روز رزق مادی عنایت می‌کند، روز دیگر رزق معنوی عنایت می‌کند. رزق در اصطلاح، نه تنها به همین روزی‌های مادّی، بلکه به همین علوم و اسرار الهی هم رزق گفته می‌شود و اطلاق رزق در آن، حقیقت دارد و در [رزقِ] مادّی مَجاز است.

### ظرفیت متفاوت موجودات نسبت به نزول اسماء

بنابراین، طبق آیۀ شریفۀ ﴿لَهُۥ مُعَقِّبٰتٞ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَهِ﴾،[[5]](#footnote-5) وقتی شخصی به‌ دنیا می‌آید، ملائکۀ مدبِّر و ملائکه‌ای که حیات یک شخص را تعقیب می‌کنند و مواظبت دارند [تا] از هر جهت او را در کَنَفِ حمایت خودشان قرار دهند، ﴿يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَهِ﴾؛ «او را از امر خدا حفظ می‌کنند.» یعنی اگر قرار است مسئله‌ای در این عالم نازل شود و تقدیر بر این است که این شخص با این قضیّه مواجه نباشد، آن ملائکۀ حافظ و حَفَظۀ کِرام جلوی آن مانع و امر کلی را می‌گیرند و این شخص را از اصابت به آن امر کلی استثناء می‌کنند؛ [البته] تا زمانی که مشیّت الهیه و حکمت بالغۀ الهیه تقدیر خودش را [بر این مسئله] قرار داده باشد. وقتی که آن زمان انجام پذیرد، دیگر هیچ مانع و رادعی نمی‌تواند جلوی مشیت پروردگار را بگیرد.

قضا دگر نشود ور هزار ناله و آه \*\*\* به شُکر یا به شکایت برآید از دهنی[[6]](#footnote-6)

وقتی که قضای حتمیِ الهی ـ نه آن قضایی که مربوط به عالم محو و اثبات است، نه‌‌‌‌‌‌‌‌خیر! ـ بخواهد انجام بگیرد، اگر تمام کائنات دست به دست هم بدهند به‌اندازۀ ذرّةُالمِثقالی نمی‌توانند آن قضای الهی را تغییر بدهند! اگر هزار ناله بربیاید و اگر هزار دعا باشد نمی‌توانند آن قضای الهی را تغییر بدهد! اما اگر آن قضای الهی هنوز مُبرَم و مُنَجّز نشده و هنوز قابل تغییر است، نه‌خیر! دعا و ناله و التجاء و تضرّع می‌تواند آنها را برگرداند....

[در روایات] داریم که انفاق، صدقات و امثال‌ذلک عمر را طولانی می‌کند، قضا را برمی‌گرداند، آن قضایی است که هنوز مُبرم و مُنجَّز و بریده نشده است. [[7]](#footnote-7)

تمام اینها براساس اسماء و صفات الهیه است که در این عالم نزول می‌کند و هنگام نزولش، تقدیر و اندازه‌گیری می‌شود. یعنی وقتی که اسم بصیر در این عالم می‌خواهد نزول کند، به من و شما اِبصار و دیدن می‌دهد. با این بصیر بودنِ پروردگار است که ما و شما می‌بینیم؛ با آن سمیع ‌بودن پروردگار است که خلایق می‌شنوند؛ با آن حیات پروردگار است که موجوات زنده هستند.

... \*\*\* اگر نازی کند، از هم فرو ریزند قالب‌ها!»[[8]](#footnote-8)

تمام آنچه در این عالم اتفاق می‌افتد، همه براساس مشیّت پروردگار است که از آنجا در این عالَم نزول پیدا می‌کند.

خداوند متعال به‌مقتضای اسم محییِ بودن خودش ذاتی را خلق می‌کند؛ به‌مقتضای مصوِّر و شکل‌دهنده ‌بودن، به این ذات صورت می‌دهد و صورتش را خلق می‌کند؛ به‌مقتضای عالِم بودن، به او ادراک و بینش می‌دهد. هنگامی که طفل از مادر متولد می‌شود یا وقتی بچۀ حیوان از مادر متولد می‌شود، ما می‌بینیم که او دارای ادراک است؛ این نزول اسم علیم پروردگار است در این قالبها؛ در انسان و حیوانات و سایر موجودات، برحسب مراتب اداراکیۀ خودشان. تمام اینها نزول اسم علیم و اسم مُدرِک است که در این عالَم نزول پیدا می‌کند.

وقتی که ما را خلق کرد و شیئی را به وجود آورد، به‌مقتضای اسم رازق به او روزی می‌دهد؛ روزی‌ای می‌دهد که عقل‌ها مات می‌مانند، نمی‌دانند این روزی از کجا رسیده است! تمام اینها براساس نقشه‌ای دقیق است که در کل نظام عالم انجام می‌شود.

### داستان مرحوم انصاری و نزول اسم رازقیت خدا

یادم می‌آید پسر مرحوم آیةالله انصاری ـ رضوان الله علیه ـ قضیّۀ خیلی عجیب و جالبی از مرحوم انصاری برای من تعریف می‌کرد:

پدرم در ایام طفولیت در سنین شش‌هفت‌سالگی در زمان مرحوم پدرش به بیرون همدان می‌رفت و به مزرعه‌شان رسیدگی می‌کرد. یک روز در ایام تابستان برای سرکشی به آن گندمی که دِرو کرده بودند و حاصلِ آن را برداشته بودند، برای مشخص‌شدن [قیمت] و فروش آن به دولت یا شخص دیگر، [به مزرعه] می‌رود و کنار آن گندم‌ها می‌ایستد تا پدرش بیاید و این معامله انجام بگیرد.

[پدرم] نقل می‌کرد: «در همین موقع که من به این گندم‌ها نگاه می‌کردم، یک‌مرتبه دیدم زنبوری از این زنبورهای درشت آمد و دور این خرمن شروع به گردش و حرکت کرد. یک دانه از این گندم برداشت و به دهان گرفت و حرکت کرد و رفت. من خیلی تعجب کردم؛ آخر بین گندم و زنبور مناسبتی نیست؛ غذای زنبور که گندم نیست! برای چه این کار را انجام داده؟! در همین حین که مشغول تفکر بودم، دیدم دوباره همان زنبور آمد. دوباره شروع به حرکت کرد و یک دانۀ گندم به دهانش گرفت و رفت. بعد از یک دقیقه دوباره برگشت.

[با خود] گفتم: این دفعه من به‌دنبال این زنبور بروم و ببینم آخر چه‌کار می‌کند؟ معلوم می‌شود مسافتی که طی می‌کند، مسافت کمی است که فوراً می‌رود و برمی‌گردد، راه طولانی‌ای نمی‌رود. آخر ذخیره می‌کند، چه کار می‌کند؟!

این دفعه که زنبور آمد و یک گندم برداشت، به مسیر او حرکت کردم و رفتم دیدم این زنبور در همین نزدیکی وارد باغی شد، منتها من او را گم کردم. ایستادم تا دوباره این زنبور برگشت. ایشان می‌گوید: در این مدت من نگاه کردم و دیدم چند مرتبه همین‌طور این زنبور آمد. این بار که آمد دقیقاً نگاه کردم و دیدم زیر سقف خرابی رفت که در زیر آن حفره‌ها و سوراخ‌هایی پیدا بود. زنبور رفت و وارد این حفره شد. من زیر آن سقف رفتم و مشغول تماشا بودم، دیدم این زنبور بیرون آمد و پس از مدتی دوباره برگشت. همین‌که آمد و آنجا نشست، گنجشکی از آن حفره بیرون آمد و دهانش را باز کرد و این زنبور دانۀ گندم را در دهانش گذاشت و رفت!

من آنجا تماشا می‌کردم، دیدم که این زنبور حدود بیست‌سی بار رفت و آمد. وقتی که دیدم با من کاری ندارد، دستم را داخل آن حفره کردم و آن گنجشک را درآوردم و دیدم این گنجشک نابیناست!»

﴿وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ﴾؛[[9]](#footnote-9) عالَم حساب دارد! وقتی که اسم محیی در اینجا می‌آید، فقط احیا نمی‌کند، [بلکه] رزق، علم، رحمت و عطوفت هم به‌همراهش می‌آورد، آن هم به توسط دشمن این موجود؛ به توسط حیوانی که از نظر غرائز و شاکله، مخالف با آن حیوان دیگر است. این می‌شود قدرت‌نمایی خدا! ﴿وَفِي ٱلسَّمَآءِ رِزۡقُكُمۡ وَمَا تُوعَدُونَ﴾؛ «رزق شما درآسمان است. ما این رزق را در این عالَم برحسب مقدار، تنازل می‌دهیم و پایین می‌آوریم.» روی این حساب، معنای آیه در این صورت روشن می‌شود.

### تفسیر آیۀ ﴿... فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا﴾ در معیّن بودن نزول اسماء

﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا﴾؛[[10]](#footnote-10) ما از آسمان باران فرستادیم. باران یعنی چه؟ یعنی نزول اسماء و صفات ما؛ چون خداوند می‌فرماید: ﴿كَذٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَهُ ٱلۡأَمۡثَالَ﴾، ما باران فرستادیم، باران یعنی نزول اسماء کلیۀ الهیه: نزول اسم علیم در این قالب‌ها، نزول اسم قدیر(‌قدرت)، نزول اسم مُدرِک، نزول اسم سمیع، نزول اسم بصیر و امثال ذلک.

﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا﴾؛ هر ظرفی به مقدار تقدیر مقدریّت و به ‌آن مقداری که ما تقدیر کرده‌ایم، از این باران بهره می‌گیرد. هر ظرفی به‌مقتضای تقدیرِ ما از علمِ ما بهره‌مند می‌شود؛ هر ظرفی به مقدار حکمت بالغۀ ما از حیات ما بهره‌مند می‌شود و زنده است؛ هر ظرفی به مقدار تقدیر ما از قدرت و توان بهره‌مند می‌شود؛ هرکسی به‌اندازۀ آن چیزی که ما تقدیر می‌کنیم [بهره‌مند می‌شود]. ﴿فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا﴾؛ هر وادی‌ای یک مقدار از این باران می‌گیرد.

### خَلط کثرات با اسماء هنگام نزول اسم

حال صحبت در اینجاست: ﴿فَٱحۡتَمَلَ ٱلسَّيۡلُ زَبَدٗا رَّابِيٗا﴾[[11]](#footnote-11)؛ حالا که این مشیّت ما و قدرت ما و علم ما و حیات ما و ادراک ما و سمع ما و بصر ما و رزق ما در این دنیا آمد و در این قلوب جای گرفت، به‌مقتضای نزول از عالم تجرّد به عالم مادّه و به‌مقتضای نزول از عالم اعلیٰ به عالم ادنیٰ و به‌مقتضای نزول از عالم وحدت به عالم کثرت، شوائبِ کثرت را به خود می‌گیرد. نفسانیات ما با این آبی که از آسمان آمده مخلوط می‌شود. شوائب نفسانی با علمی که از آن عالم آمده مزج می‌شود. شئونات ما، ریاسات ما، حب به ذات و نفس ما، آنچه از آنجا گرفته، در این عالم به خود می‌بندد و نسبت می‌دهد!

اصل و حقیقت این اشیاء از عالَم بالا است. عالَمِ حق است. ﴿كَذٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَهُ ٱلۡحَقَّ وَٱلۡبٰطِلَ﴾؛ خداوند حق را به باطل می‌زند. [و] خداوند حق را آشکار می‌کند. آنچه از این خاشاک را همراه با باران احساس می‌کنیم، همان شوائب نفسانی ماست که همراه با آن فیضِ مطلق از جمیع اَنحاء فیوضات از علم و قدرت و حیات و ادراک و سمع و سایر غرایز و سرمایه‌های خدادادی می‌آید و آنها را رو‌پوشی می‌کند (روی آنها را می‌گیرد.)

﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ﴾. حال در اینجا مسئله روشن می‌شود؛ آن خار و خاشاک به‌زودی از بین می‌رود. «جَولَةُ الباطِلِ ساعةٌ و جَولَةُ الحقِّ إلیٰ قیامِ السّاعَةَ».[[12]](#footnote-12) آن باطل از بین می‌رود! ﴿وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾؛ [یعنی] آن چیزی که به‌ درد مردم می‌خورَد و جنبۀ حقّیّت دارد و حق محض است، همان چیزی است که در روی زمین باقی می‌ماند و به زمین فرو می‌رود و دانه‌های افشاندۀ در زیر خاک را باروَر می‌کند. خاشاک رو می‌ماند و خودِ آب زیر می‌رود و دانه را بالا می‌آورد.

### چند نکتۀ کلیدی از آیۀ ﴿... فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا﴾

آنچه که ما از این آیه استفاده می‌کنیم سه چیز است:

اول اینکه: هرچه در این عالم ما مشاهده می‌کنیم، از صفات و اسماء جمالیه و خیرات و برکاتی که در عالمِ امکان اعم از ملکوت و ناسوت وجود دارد، تمام اینها نازل‌شدۀ اسماء مطلقه و بی‌نهایتِ الهیه در این عالم است. این یک مطلب!

مطلب دیگر اینکه: هرکدام از این ظروف به مقدار ظرفیت خود از آن اسماء بهره می‌گیرند: شخصی استعدادش کم است، به مقدار حدی که به اسم قدیر و مُدرک و علیم پروردگار خورده، از استعداد و حافظه بهره‌مند شده است؛ شخصی همین استعداد را بیشتر دارد [و بیشتر بهره‌مند شده]؛ شخصی علمش کم است و کمتر بهره‌مند شده؛ شخصی علمش زیاد است و بیشتر بهره‌مند شده؛ شخصی عمرش صد یا دویست سال است و از اسم حیات بیشتر بهره‌مند شده؛ شخصی عمرش پانزده یا بیست سال است و کمتر [بهره‌مند شده است].

هرچه ما در این عالم از نزول اسماء و صفات مشاهده می‌کنیم، برحسب حکمت بالغۀ پروردگار است که در این ظروف قرار می‌دهد؛ خود او می‌دهد و خود او می‌گیرد؛ تقدیر و اندازه به‌دست اوست. هم اصل فیض به‌دست پروردگار است و هم تقدیرش به‌دست پروردگار است.[ این مطلب] دوم.

سوم اینکه: آنچه از این صفات الهیۀ در این عالم نزول پیدا می‌کند لازمۀ نزولِ در این عالَم آمیخته شدن و خلط شدن و مزج شدن با شوائب و لوازم این عالَمِ کثرت و آمیخته شدن با نفس، آمیخته شدن با شخصیات و شئونات دنیاست؛ لذا آن حقیقت، به خلوص و به حقیقت صِرف و بسیط خودش در این عالم نزول ندارد یا اگر دارد خیلی کم است. همین‌که در این عالم می‌آید، با هواها نفسانی آمیخته می‌شود و با شوائب نفسانی آمیخته می‌شود و با خصوصیّات آمیخته می‌شود. حالا خصوصیاتش را خدمتتان عرض می‌کنم که چگونه آمیخته می‌شود. این مطلب سوم

مطلب چهارم اینکه: آن حقیقتی که از آن عالَم به‌واسطۀ اسماء و صفات نزول می‌کند، حقیقت و اصلِ تحقق شیء در عالم امکان است. آن همان چیزی است که مفید است و اصالت دارد و همان چیزی است که حقیقت و ارزش و اعتبار دارد؛ بقیّۀ مسائل و چیزهایی که آن را می‌پوشاند و با آن خلط و مزج می‌شود، آنها ﴿فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ﴾ است و از بین می‌رود.

موقعی که جناب عزرائیل علیه السّلام در اینجا نزولِ اجلال می‌فرمایند، دیگر نه ریاستی باقی می‌ماند و نه شئوناتی! دائماً [محتضر] صدا می‌زند: «من فلانُ الدّوله هستم؛ دائماً صدا می‌زند: من چنین شخصی هستم؛ دائماً صدا می‌زند: من پادشاهِ نیمی از کرۀ ارض هستم.» عزرائیل می‌گوید: « این حرف‌هایی که می‌زدی، تا وقتی [دارای فایده] بود که بنده تشریف نیاورده بودم! از اینجا به بعد دیگر سر و کارت با بنده است!» تمام شد رفت پی کارش! دائماً می‌گوید: «آقا! من این‌همه علم یاد گرفته‌ام که خودم را مطرح کنم، خودم را نشان بدهم، خصوصیّاتِ خلأ نفسانی‌ام را با این علم خودم [جبران کنم].» [عزرائیل] می‌گوید: «این علومی که یاد گرفته‌ای، هیچ کدام به درد نمی‌خورد! وقتی که من اینجا آمده‌ام، دیگر نه از علم تو خبری هست و نه از ریاسات و پول و منال و جاه و مقام تو! حالا تشریف بیاور و ببین برای آن‌طرف چه‌کار کرده‌ای!»

تمام اینها تا وقتی است که آن جناب تشریف نیاورده! و خواهی‌نخواهی او خواهد آمد. گفت: «این شتری است که درِ هر خانه‌ای می‌نشیند.» پس ما [باید] بفهمیم چه‌کار می‌کنیم! خودمان را گول نزنیم! اگر عمرمان بیست سال است، فرضاً چهل سال دیگر هم عمر بکنیم [یا] عمرمان چهل سال است، بیست سال دیگر هم عمر بکنیم؛ بالأخره دیر یا زود [از دنیا می‌رویم]. گفت: «وقتی موی انسان دیگر دارد سفید می‌شود، سفیدی هر مو، یک پیکِ جناب حضرت حق جَلَّ و علاست که می‌گوید: ”دیگر بار را ببند که این دنیا دیگر برای تو به سر آمد.“»[[13]](#footnote-13)

اسامی ما همه در حال کارند؛ ما فقط [اسم] محیی که نداریم [بلکه اسم] ممیت هم داریم! ما باید در این دنیا کار کنیم. نظام عالم باید بگردد؛ نمی‌شود کار ملائکه تعطیل بماند.

### داستان مرحوم انصاری و نزول اسم مُمیت

یکی از شاگردان مرحوم آقای انصاری به نام مرحوم حاج محمّدحسن بیاتی رحمة الله علیه می‌فرمودند:

یک روز من با مرحوم آقای انصاری از بیرونِ همدان وارد شهر می‌شدیم. کنار جویِ آب حرکت می‌کردیم. در این موقع مرحوم آقای انصاری به من اشاره کردند و فرمودند: «این علفی را که می‌بینی کنار آب درآمده و حیوانات می‌خورند و انسان اصلاً توجهی [به آن] ندارد (مشخص هم نبود اسمش چیست)، همین علف در این دنیا دوای هفتاد مرض غیر قابل علاج است! (او ولیّ خداست و اطلاع دارد، ما اطلاع نداریم.) منتها خدا برای اینکه کارش تعطیل نماند، این را برای مردم کشف نمی‌کند.»[[14]](#footnote-14)

بالأخره خدا در این دنیا اسباب و وسایلی دارد و تمام آنچه در این عالم دارد انجام می‌شود، اسباب و وسایل پروردگار است؛ یکی از آن اسباب و وسایل پروردگار برای اِماته، همین پزشکان ما هستند که به جان مردم می‌افتند و دارند کار عزرائیل را انجام می‌دهند!

به یک نقاش گفتند: «چرا آمدی دکتر شدی و شغلت را عوض کردی؟» گفت: «آنجا هر غلطی می‌کردیم، روی در و دیوار مشخص بود؛ اما حالا هرکسی را می‌کُشیم کسی نمی‌فهمد!»

خیلی ناراحت نباشید! ما هم [این‌طور] هستیم! هرکس برحسب آنچه در این عالم باید انجام وظیفه کند، به یک نحو و شکل و خصوصیت، انجام وظیفه می‌کند. خب مزاح کردیم! البتّه شِبهِ مزاح بود و [مرادِ] جدّی هم در آن بود! این عالَم باید راه بیفتد و حرکت کند.

### معنای ﴿زَبَداً رابیاً﴾ و خلط کثرات با اسماء

بنابراین، یکی از اسامی پروردگار حیّ است. این حیات در این عالَم نزول پیدا می‌کند. اصل حیات از ناحیۀ پروردگار و حق است و در آن حرفی نیست؛ اما وقتی که می‌آید در اینجا، ما این حیات را به خودمان نسبت می‌دهیم: «این منم که زنده هستم، این منم که خودم را روی پایم نگه می‌دارم، این منم که با استفاده از این دارو و غذا، خودم را در اینجا نگه داشته‌ام.»

این حیات [را به خود نسبت می‌دهد!] بندۀ خدا تو کجایی؟! [بنده می‌گوید:] «من! من! من!» [خدا می‌فرماید:] «ابداً! ابداً!» اصلِ آن حیات، حق [است، اما] آمیخته شدن با انتساب به خود، باطل است!

علم از ناحیۀ پروردگار در قلوب مردم جای می‌گیرد؛ اصل علم از ناحیۀ پروردگار است: ﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا﴾. هر شخصی به‌اندازۀ خودش از این علوم پروردگار بهره‌مند می‌شود. در اینجا [اگر] من از این علمم برای دنیا و در جهت خلاف رضای خدا استفاده کنم، می‌شود ﴿فَٱحۡتَمَلَ ٱلسَّيۡلُ زَبَدٗا رَّابِيٗا﴾. این علم را به خود می‌بندم: «من رفتم تحصیل کردم، من رفتم تحقیق کردم، من رفتم مطالعه کردم، من رفتم به‌دست آوردم، من! من! من!» تمام اینها ﴿فَٱحۡتَمَلَ ٱلسَّيۡلُ زَبَدٗا رَّابِيٗا﴾ است.

این زَبَدِ انتساب به مَنیّت، موجب می‌شود که من این علم را در غیر رضای خدا به‌ کار بگیرم. این می‌شود ﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ﴾. اصل آن علم حق است و در آن هیچ خدشه‌ای نیست. انتساب آن علم به خود، می‌شود ﴿زَبَدٗا رَّابِيٗا﴾. قضیّه این است.

### تطبیق کلام امیرالمومنین با خلط کثرات با اسماء الهی

لذا امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

الحِکمَةُ ضالَّةُ المُؤمِنِ فَخُذِ الحِکمَةَ وَ لَو مِن أهلِ النِّفاقِ.[[15]](#footnote-15)

[فَإنَّ الحِکمَةَ تَکونُ فی صَدرِ المُنافِقِ فَتَلَجلَجُ فی صَدرِهِ حَتّیٰ تَخرُجَ فَتَسکُنَ إلیٰ صَواحِبِها فی صَدرِ المُؤمِنِ.][[16]](#footnote-16)

[یعنی] حکمت و علم در سینۀ منافق است و آن را خدا قرار داده: ﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ﴾. خداوند متعال به‌مقتضای اسم علیم در سینۀ همین منافق، علم و حکمت قرار می‌دهد! [ولی] او این علم و حکمت را به خودش می‌بندد. ما آن چیزی را که ﴿مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ﴾ است از او می‌گیریم و آن زَبَدی را که ﴿فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ﴾ و از بین رفتنی است برای خودش نگه می‌داریم؛ صحبت در این است. امیرالمؤمنین می‌فرماید: خُذِ الحِکمَةَ وَ لَو مِن أهلِ النِّفاقِ؛ حکمت را فرابگیر ولو از اهل نفاق!

مرد باید که گیرد اندر گوش \*\*\* ور نوشته است پند بر دیوار[[17]](#footnote-17)

شما چه‌کار دارید با اینکه این حکمت در چه سینه‌ای نقش دارد؟! شما از آن استفاده کنید و بقیۀ باطل را به خودش واگذار کنید!

لذا حقیقتِ آن علم از ناحیۀ پروردگار است و انتساب آن علم به خود [از ناحیۀ بنده است]. و چه جنایاتی به‌واسطۀ این انتساب در این عالم اتفاق می‌افتد! شما را به خدا قضاوت کنید: اگر ما این علم را به خدا نسبت بدهیم نه به خود و جنبۀ ربطیِ این مسئله را در نظر بگیریم، آیا یک واقعۀ سوء در این عالَمِ امکان تحقق پیدا می‌کند؟! تمام اینها برای این است که به خود نسبت می‌دهیم! [شخصی] رفته درس خوانده [می‌گوید:] «چرا من رئیس نشوم، او بشود؟!» شروع می‌شود! [شخصی] قدرت دارد [می‌گوید:] «چرا من در رأس کار قرار نگیرم، او قرار بگیرد؟!» شروع می‌شود! فلان خصوصیّات نفسانی را دارد [می‌گوید:] «چرا من واجد این مزایا نباشم، دیگری باشد؟!» شروع می‌شود! بیا و درستش کن!

تمام جنگ و جدال و تمام آنچه در این عالَم از مصائب و بلایا که اتفاق می‌افتد برای ﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ﴾ است. همۀ اینها برای آن زبد و شوائب و آن خصوصیّات نفسانی‌ای است که آن مطلب اصلی را از بین برده و رویش را پوشانده است.

خب آقا! این علم از ناحیۀ اوست، چرا به خودت می‌بندی؟! وقتی که از ناحیۀ اوست، دیگر بین تو و رفیقت چه فرقی است؟! این قدرتی که تو داری، از ناحیۀ اوست چرا داری به خودت می‌بندی؟! تو همان هستی که با بال یک مگس، آن‌چنان زار و نزار در بستر می‌افتی که تمام عالم جمع شوند، نمی‌توانند تو را حرکت بدهند!(یک بال مگس!) چرا به خودت این قدرت را می‌بندی؟! حالا این قدرت را به او نسبت بده، با رفیقت یکسان می‌شوی و دیگر دعواها کنار می‌رود؛ این پول و رزقی که به‌دست آورده‌ای، تمام اینها کنار می‌رود.

### داستان قارون و نسبت دادن اسماء الهی به خود

﴿إِنَّ قٰرُونَ كَانَ مِن قَوۡمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيۡهِمۡ وَءَاتَيۡنٰهُ مِنَ ٱلۡكُنُوزِ مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلۡعُصۡبَةِ أُوْلِي ٱلۡقُوَّةِ إِذۡ قَالَ لَهُۥ قَوۡمُهُۥ لَا تَفۡرَحۡ إِنَّ ٱللَهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَرِحِينَ \* وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَا﴾.[[18]](#footnote-18)

عجیب است! قارون از افرادی بود که به مصداقِ اسم رازقیت پروردگار بیش از آن مقدارِ [متداول] به او عنایت کرده بود و بیش از آن مقدارِ رزق داده بود. چقدر؟ خدا می‌گوید: این‌قدر ما به او گنج دادیم که افراد قوی‌هیکل نمی‌توانستند کلیدهای گنج‌هایش را بردارند. اصلاً قابل تصور نیست! ﴿مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلۡعُصۡبَةِ أُوْلِي ٱلۡقُوَّةِ﴾؛ زورمداران و پهلوانان نمی‌توانستند کلیدهای گنج‌هایش را بردارند!

﴿إِذۡ قَالَ لَهُۥ قَوۡمُهُۥ لَا تَفۡرَحۡ﴾؛ قوم او به او می‌گویند: «خوشحال نباش، به خودت نگیر [و نگو] من اینها را کسب کرده‌ام!» ﴿إِنَّ ٱللَهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَرِحِينَ﴾. خدا می‌گوید: «همان‌طور که حیله و پیله ندارم، من همان‌طور که صاف و ساده و بی‌غلّ و غش هستم، یک‌خُرده هم شما [این‌طور] باشید!»

﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ﴾؛ اینکه خدا به تو داده، این گنج‌هایی را که خدا به تو داده، خب در راه رضای همان صرف کن! بندۀ خدا! هم خدا به تو عنایت کرده، هم تو این را در راه رضای او صرف کرده‌ای! در قبال آن هم خدا به تو فضایل و مثوبات و ثواب‌های آخرت را می‌دهد. تو با عنایت او به بهشت می‌روی، نه با کسب و کوشش خود!

﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓ﴾؛[[19]](#footnote-19) [قارون] گفت: «نه‌خیر! من اینها را با توان و ادراک و علم خودم به‌دست آورده‌ام!» نشستم و نقشه کشیدم که این کار را انجام بدهم یا آن کار را انجام بدهم، این معامله سودش بیشتر است یا آن معامله؛ بندۀ خدا! چه کسی این نقشه‌ها را در کلّه‌ات قرار داد؟! چرا تا دیروز نمی‌توانستی این نقشه‌ها را بکشی؟!نشستم روی علم خودم و روی نقشه‌های ذهنی خودم، روی حساب‌هایی که کردم و روی توان خودم کم‌کم این گنج‌ها به‌دست آمد. کاری هم انجام نمی‌دهم، همه‌اش هم برای من است.

و عاقبتش را هم دیدیم که چیست![[20]](#footnote-20)

اصل علم و اصل رزق و اصل مال، حق و از ناحیۀ پروردگار است و [آنها را] به خود بستن باطل است.

### بلعم باعورا و نسبت‌دادن اسماء الهی به خود

﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ ٱلَّذِيٓ ءَاتَيۡنٰهُ ءَايٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنۡهَا فَأَتۡبَعَهُ ٱلشَّيۡطٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡغَاوِينَ \* وَلَوۡ شِئۡنَا لَرَفَعۡنٰهُ بِهَا وَلٰكِنَّهُۥٓ أَخۡلَدَ إِلَى ٱلۡأَرۡضِ وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ﴾.[[21]](#footnote-21)

قضیّۀ بلعم باعورا یکی از داستان‌های عبرت‌انگیز است. بلعم باعورا یکی از افرادی بود که خدا به او عنایت کرده بود. او را به خودش نزدیک کرده بود و به او مقام قرب داده بود. قدرت داشت و مستجاب الدَّعوة بود و دعاهایش در میان مردم. مستجاب می‌شد[[22]](#footnote-22) [خداوند به او می‌فرماید:] «این چیزهایی را که ما به تو دادیم، نباید در خلاف راه ما صرف کنی! با پیغمبر ما که دیگر نباید دربیفتی!»

حضرت موسی می‌خواهد آن شهر را بگیرد. بلعم باعورا به وسوسۀ مردم، علیه حضرت موسی نفرین می‌کند! [[23]](#footnote-23) عجب! [خداوند به او می‌فرماید:] «باید بدانی [که] همۀ چیزهایی که ما به تو عنایت کرده‌ایم، از ناحیۀ ماست؛ [اگر] بخواهیم، از تو می‌گیریم.» لذا خدا هم از او گرفت.

بنابراین تمام حقایقی که ما می‌بینیم در این عالم وجود دارد، اصل و حقیقت آن مختص به ذات پروردگار است و تمام آنچه روی آن را گرفته، مربوط به ماست و این خلط و آمیزش است.

رفتم به درِ پیرِ خرابات، تو بودی \*\*\* رفتم به درِ شیخِ مناجات، تو بودی

عالَم همه دیدم که به جز اسم و صفت نیست \*\*\* نیکو نگرستم همه را ذات،تو بودی

گیتی همه را در عدمِ صِرف بدیدم \*\*\* نفی همه را صورتِ اثبات، تو بودی

ذرات جهان را ز عدم‌ها به‌سوی خویش \*\*\* آوردی و اندر همه ذرات، تو بودی[[24]](#footnote-24)

### کیفیت نزول اسماء در امام و تفاوتش با دیگران

بنابراین ما در این عالَم، شخصی که این حقایق را با عالم کثرت خلط و مزج نکرده باشد پیدا نمی‌کنیم، مگر امام علیه السّلام و آن ولیّ‌ای که به مقام ذات و عصمت رسیده باشد.

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ﴾؛[[25]](#footnote-25) آن کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم آمیخته نکردند و ایمانشان را به ظلم نپوشاندند و خلط نکردند، آن حقیقت و حقایقی که از این عالم به دست آورده‌اند با ظلم مزج و خلط نکردند، مقام امن برای اینهاست.

پیغمبر اکرم به امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: «یا علی! هیچ آیه‌ای در قرآن دربارۀ مؤمنین و اوصاف حسنۀ آنها نیست الاّ اینکه تو یا علی در رأسِ آن آیه هستی.» [مراد،] امیرالمؤمنین و ائمۀ دیگر است نه خصوص امیرالمؤمنین؛ [یعنی] در رأس آن آیه فقط امام است.[[26]](#footnote-26)

تمام افراد برحسب ورودشان در این عالَم کثرت و بر اساس دوریشان از مقام قُرب پروردگار بر حسب اختلاف مراتبشان، آن حقایق را با شوائب نفسانی آمیخته کرده‌اند، غیر از امام علیه السّلام! در این عالَم فقط و فقط امام علیه السّلام است که حقایقی که از آن عالَم بر وجودش آمده، به همان منوال دست‌نخورده باقی گذاشته است، به همان کیفیت! اگر امام علیه السّلام علم دارد، علم او بی‌نهایت و به‌نحوِ اطلاق است. ما این [چنین شخصی] را امام می‌دانیم!

از تمام آنچه در عالَم است ما به‌اندازۀ یک سر سوزن [علم داریم و این مطلب را] از پیش خودمان نمی‌گوییم [بلکه] خدا می‌گوید: ﴿وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا﴾؛[[27]](#footnote-27) خدا به‌اندازۀ یک سر سوزن، یک سانت و یک وجب از آن علمِ بی‌نهایت به ما داده است؛ تازه آن را هم از خودمان می‌دانیم!

آن امام علیه السّلام علمش بی‌نهایت و مطلق است و همه را هم از او می‌داند. این امام است! قدرت امام در مقام قدرت مطلقه و بی‌نهایت است و آن را هم از ناحیۀ او [می‌داند]؛ بصیرت امام از نقطۀ نظر واقع، بصیرت در بی‌نهایت و در اطلاق است و آن را هم برای پروردگار [می‌داند]. این امام است! حالا فهمیدیم امام کیست؟! امام به این [چنین شخصی] می‌گویند.

#### علت اصلی تفاوت سیدالشهدا با دیگران

ما که امام حسین علیه السّلام را امام می‌دانیم، به‌خاطر این نبود که سیدالشهدا قیام کرد! خیلی‌ها قیام کردند. چون سیدالشهدا امام بود و بعد از امام [شدن] قیام کرد. ما برای این، امام حسین را امام حسین و سیدالشهدا می‌دانیم. بنابراین [آیا] بقیّۀ ائمه که قیام نکرده‌اند امام نیستند؟! ارزش سیدالشهدا به قیامش نیست [بلکه] به امامتش است.

امام کسی است که از نظر ادراک، محدودیت ندارد؛ یعنی ادراک او به اطلاق و به بی‌نهایت رسیده، علم او به بی‌نهایت رسیده و هیچ فعلی از افعال او اشتباه و خطا نیست و در جمیع مراتبِ افعال و اسماء و صفات و ذات او، عصمت محض تحقق دارد. این [چنین شخصی] امام است.

#### حرمت تشبیه افراد به امام معصوم

حال آیا ما می‌توانیم کسی دیگر را به این امام تشبیه کنیم؟! حرام است آقا جان! امام حسین فقط یک نفر بود؛ ما صد تا امام حسین نداریم. ما صد تا حسین نداریم! شجاعت، مورد نظر ما نیست تا اینکه بخواهیم کسی دیگر را قیاس کنیم. این [وصف] مورد نظر نیست.

ابن‌شعثاء نقل می‌کند و در تاریخ است؛ یکی از فرماندهان شجاع بلکه شاید از بهترین و قهرمان‌ترین افسران سپاه معاویه ابن‌شعثاء بود. در تاریخ نقل می‌کنند:

یک روز معاویه با ابن‌شعثاء صحبت می‌کرد. یک‌مرتبه جوانی از لشگر امیرالمؤمنین علیه السّلام بیرون آمد. نقاب داشت و کسی او را نمی‌شناخت. در مقابل لشگر معاویه آمد و هم‌رزم طلبید. معاویه رو به ابن‌شعثاء می‌کند و می‌گوید: «به نبرد این جوان برو!» نگاهی به معاویه می‌کند و می‌گوید: «خجالت نمی‌کشی من را به جنگ این می‌فرستی؟! در عرب من را با ده‌هزار نفر برابر می‌بینند! به نبرد او بروم؟!» می‌گوید: «باید بروی!» می‌گوید: «من که نمی‌روم اما فرزندان خودم را می‌فرستم.» هفت پسر داشت؛ هرکدام از دیگری قوی‌تر و دلاورتر بودند. اولی را فرستاد. طولی نکشید که آن جوان نقاب‌دار [ضربه‌ای] زد و سر پسر ابن‌شعثاء را پراند. پسر دوم را فرستاد. در مدت کم و مختصر او را هم به درک واصل کرد. سومی، چهارمی... [تا اینکه] هفت پسرش را به درک فرستاد. ابن‌شعثاء دیگر خیلی عصبانی شد و گفت: «اینجا جایی است که من خودم [باید] بروم.» [به میدان] آمد و پس از مدت کمی یک‌مرتبه شمشیر آن جوان ابن‌شعثاء را به دو نیم تقسیم کرد! [آن جوان] کنار لشگر امیرالمؤمنین آمد؛ وقتی که نقاب برداشت، دیدند ابا الفضل العباس است.[[28]](#footnote-28)

حالا صحبت ما در این است: ما این ابا الفضل العباس را به‌خاطر شجاعتش نه‌خیر قبول نداریم، برای چه قبول داریم؟ چرا صدای ابالفضل و نام ابوالفضل تا قیامِ قیامت زنده است؟نه بخاطر شجاعت، به‌خاطر این است که (یک روز عرض کردم) خودش را فانی و مُندَکّ در سیدالشهدا کرده است. می‌رود در شریعۀ فرات با آن وضع و با آن عطش که واقعاً عطش عجیب است و با آنکه تمام سلول‌های وجودش فریادِ «العطش!» می‌زند، دارد آنجا می‌رود ؛ «فَذَکَرَ عَطَشَ الحُسَین؛ یاد تشنگی امام حسین می‌افتد» و برمی‌گردد.[[29]](#footnote-29) این است قضیه، مسئله از این قرار است. ما ابا الفضل را به‌خاطر این قبول داریم.

##### دو دلیل بر حرمت تشبیه دیگران با امام حسین علیه‌السلام

امام حسین علیه السّلام یک حقیقت همیشه زنده در تاریخ است؛ چون امام است. تشبیه شخص دیگری به امام حسین علیه السّلام به دو دلیل حرام است فعلاً:

دلیل اول: این [تشبیه کردن] دروغ است. مثلاً شما شخص و طفل مکتبی را که هنوز الفبا بلد نیست، به علامۀ بحرالعلوم تشبیه کنید و بگویید: «او مثل علامۀ بحرالعلوم است.» روشن است که این دروغ و حرام است؛ بله! ممکن است ما تشبیه کنیم یک مجتهد زمان خود را و بگوییم: «فلان مجتهد، شیخ طوسی زمان ماست» اشکال ندارد؛ یعنی مرتبۀ علم این با مرتبۀ علم او مساوی است و شیخ شیخ طوسی زمان ماست، علامه حلّی زمان ماست، ابن‌سینای زمان ماست چه اشکال دارد؟! اینها اشکال ندارد! رستم دستان زمان ماست، پوریای ولی زمان ماست چه اشکال دارد؟ یعنی از نقطه نظر قدرت، از نقطه نظر علم و مراتب کمالی مثل او می‌ماند؛ ولی حسینِ زمان هم داریم؟! یعنی افراد دیگر مانند سیدالشهدا هستند؟!

امام باقر علیه السّلام می‌فرماید: «لایُقاسُ بِنا أحَدٌ؛[[30]](#footnote-30)هیچ‌کس نمی‌تواند کسی را به ما قیاس کند.»

دلیل دوم: ما به‌واسطۀ تشبیه به امام، شخص را بالا نبرده‌ایم [بلکه] مقام امام را پایین آورده‌ایم! هر شخصی در همان رتبه‌ای که دارد، هست. و ما باید در انتخاب القاب و صفت‌ها خیلی دقت کنیم و جاهلانه مطلبی را نگوییم که خدای‌ناکرده برای ما مسئولیت به وجود می‌آورد.

شنیده‌ام بعضی از این عوام راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام شعر گفته‌اند و مثلاً خواسته‌اند از امیرالمؤمنین تعریف کنند و مناقب ایشان را بگویند:

آن‌قدر که خدا عشق به حیدر دارد \*\*\* انگارنه‌انگار پیمبر دارد!

عجب! این هم شعر شد؟! می‌خواهی از علی تعریف کنی؟!

امیرالمؤمنین می‌گوید: «أنا عَبدٌ مِن عَبیدِ مُحَمَّدٍ.»[[31]](#footnote-31)

این تعریف از امیرالمؤمنین نیست بلکه از بین بردن امیرالمؤمنین است! منتها وقتی که جهل بر مردم حکومت می‌کند و افکار آنها را آراء جاهلی می‌گیرد، راجع به امیرالمؤمنین این شعر را هم می‌گویند. حالا امیرالمؤمنین به این شعرها (انگارنه‌انگار پیمبر دارد) راضی است و رضایت دارد؟! از این انتساب، تمام سلول‌های وجودش ناراضی است.

مگر هرکسی می‌تواند شعر و منقبت بگوید؟! مگر هرکسی می‌تواند اوصاف امام علیه السّلام را بیان کند؟! معرفت به امام می‌خواهد و الاّ خدای‌ناکرده به‌جای «شَغَلَتنا»،[[32]](#footnote-32) «شَدُرُسنا»[[33]](#footnote-33) از آب درمی‌آید!

#### عدم علیت قیام برای تمایز سیدالشهدا از دیگران

وانگهی علاوه بر آن، اگر در قیاسِ کسی با سیدالشهدا مسئلۀ قیام منظور است، خیلی افراد قیام کردند؛ مگر زید بن علی بن الحسین علیه بنی‌مروان قیام نکرد؟![[34]](#footnote-34) مگر یحیی بن زید، فرزند زید بن علی قیام نکرد؟! بعد در همین گرگان او را کشتند و سرش را از بدنش جدا کردند و بدنش در همین گنبدقابوسِ معروف است.[[35]](#footnote-35) مگر محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله محض قیام نکردند؟![[36]](#footnote-36) مگر زید بن موسی بن جعفر، برادر امام رضا که به او زیدُالنّار می‌گفتند علیه بنی‌عبّاس قیام نکرد؟![[37]](#footnote-37) چطور شد از تمام اینها فقط به امام حسین چسبیده‌اید؟! اگر قیام [ملاک] است، اینها هم قیام کردند. [بنابراین] بگویند: زید بن علی زمان، محمد بن ابراهیم زمان و امثال‌ذلک! چرا سیدالشهدای زمان؟! چرا حسین زمان؟! این برای چیست؟

مگر قیام سر به داران در خراسان نبود که خودشان را کشتند و زن و بچه‌شان را به باد دادند و [در جنگ] علیه همان دشمنانی که به ایران و بلاد اسلامی حمله کرده بودند مصائبی بر سر آنها آمد.[[38]](#footnote-38) اینها هم قیام کردند، به امام چرا؟!

اینجاست که می‌گوییم: [تشبیه افراد به امام] اشکال دارد. اینجاست که باید در تعبیرات خودمان [دقت کنیم]؛ چون دنیا هیچ فردی را نمی‌توانید بیابید از نقطۀ نظر خلوص و اخلاص، از نقطۀ نظر نیت و صفای باطن، از نقطۀ نظر ادراک واقع، از نقطۀ نظر اشراف به حوادث و قضایای آینده و قبل و حال و اطلاع بر نفوس، هیچ فردی را ما پیدا نمی‌کنیم که مثل امام علیه السّلام باشد؛ ابداً نیست!

#### عدم تعارض «کُلُّ یومٍ عاشوراء و کُلُّ أرضٍ کَربَلاء» با حرمت تشبیه به امام

و اما این قضیّه‌ای که می‌گویند: «کُلُّ یومٍ عاشوراء و کُلُّ أرضٍ کَربَلاء»، روایت نیست. [بلکه] کلام مشهوری از بزرگان است؛ البته کلام صحیحی است و باطل نیست؛ چرا؟ خیلی خلاصه بگویم و مطلب را تمام کنم؛ به‌خاطر اینکه برای تحقق هر حکمی نیاز به انعقاد موضوع داریم؛ یعنی هر حکمی که بخواهد بار شود، باید موضوعی داشته باشد تا این حکم بر آن بار شود. در جریان عاشورا امام و پرچم‌دار کربلا سیدالشهدا بود. آیا در این قضیه زمین مطرح بود؟ نه‌خیر! یعنی اگر همین سیدالشهدا همین قیام را در هند می‌کرد، هند کربلا می‌شد؛ فرقی نمی‌کرد! اگر همین سیدالشهدا همین قیام را در ایران می‌کرد، ایران کربلا می‌شد؛ فرقی نمی‌کند. صحبت در اینجاست که رهبر و زعیم این قیام چه کسی باید باشد. اگر امام علیه السّلام باشد، آن سِیر تمام است.

«کُلُّ یومٍ عاشوراء و کُلُّ أرضٍ کَربَلاء» به این معناست که ما در هر زمانی باید احساس کنیم یک امام حیّ و معصوم وجود دارد که او زمامدار و پرچم‌دار حق است و حق فقط به‌دست اوست. او امام زمان حضرت بقیّةالله است.

البته اگر بگوییم: «امام زمان علیه السّلام، حسین زمان است»‌ درست است و اشکالی ندارد؛ او امام است و این هم امام است و فرق نمی‌کند؛ چطور اینکه اگر بگوییم: «علی بن الحسین، حسین زمان است»‌ اشکالی ندارد؛ امام با امام فرق نمی‌کند، معصوم‌اند.

قیامِ سیدالشهدا، سیدالشهدا را برتری نداد [بلکه] امامت ایشان او را بر خلایق برتری داد و بقیۀ ائمّه [در این جهت] چه فرقی می‌کنند؟! پس ما در هر زمانی امام معصوم داریم که برای ایجاد و تحقق حق، آن امام معصوم پرچمدار است.

#### تفاوت عاشورا با قضایای دیگر

ما باید احساس کنیم آیا واقعاً در زیر خیمۀ آن امام هستیم یا نه؟! به هر مقدار که خود را نزدیک کنیم، خود را به کربلا نزدیک کرده‌ایم. روشن شد؟! نه‌اینکه این مسائلی که اتفاق می‌افتد، اینها کربلاست! حتی همین جریانی که در حرم مطهّر علی بن موسی الرضا علیهما السّلام اتفاق افتاد،[[39]](#footnote-39) کربلا و عاشورا نبود! آنهایی که در آن حرم مطهّر شهید شدند، همۀ آنها به بهشت می‌روند و همه مشمول عنایت حضرت علی بن موسی الرضا هستند؛ ولی صحبت در این است که اینجا، کربلا با آن خصوصیّات و آن افراد نبود و آنها کسانی دیگر هستند.

لذا کربلا قضیه‌ای استثنایی است که نمی‌توان هیچ واقعه‌ای را به آن قیاس کرد و قیاس به آن واقعه شرعاً حرام است. تشبیه کسی دیگر به سیدالشهدا علیه السّلام شرعاً حرام است. امام علیه السّلام می‌فرماید: «لا یُقاسُ بِنا أحَدٌ؛ کسی را نباید به ما قیاس کنید!»

این [شهدای کربلا] کسانی هستند که وقتی امام علیه السّلام در مقابل اَبدان آنها می‌ایستد، می‌گوید: «بِأَبی أَنتُم وَ أُمّی؛[[40]](#footnote-40) پدر و مادرم فدای شما باد!» امام می‌گوید!

اینها کسانی هستند که سیدالشهدا در کنار اَبدان آنها صدا می‌زند: «یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروة یا زهیر یا بریرکجا هستید؟! أنتم نیام أرجوکم تنتبهون!»[[41]](#footnote-41)

## روضۀ امام حسین علیه‌السلام

امروز اهل‌بیت را از کربلا عبور دادند. رحمت سیدالشهدا این‌قدر رحمت واسعه‌ای است که چون خودش حق محض است، هرکس یک‌مقدار خودش را در این حق داخل کند، مشمول عنایت آن حضرت می‌شود. حق محض است دیگر! در طول تاریخ تا قیام قیامت حقیقت سیدالشهدا نمودار است و از بین رفتنی نیست.

زید شحّام می‌گوید:

خدمت امام صادق علیه السّلام بودم. جعفر بن عفّانِ شاعر خدمت آن حضرت رسید. حضرت فرمودند: «ای جعفر! شنیده‌ام در رثاء جدّم حسین شعر می‌گویی.» عرض کرد: «بلی یا ابن‌رسول‌الله!» حضرت فرمودند: «از آن اشعارت بخوان!» جعفر شروع می‌کند به شعر خواندن و حضرت گریه می‌کنند؛ این‌قدر گریه می‌کنند که قطرات اشک همین‌طور بر محاسنشان ریزان می‌شود. وقتی که از شعر خواندن فراغت می‌یابد، حضرت فرمودند: «وَ اللهِ [لقد] شَهِدَکَ مَلائِکَةُ [اللهِ المُقَرَّبونَ هاهُنا یَسمَعونَ قَولَکَ فی الحُسَینِ علیه السّلام و لقد] بَکَوا کَما بَکَینا [أو أکثَر]؛ به خدا قسم ای جعفر! وقتی که تو شعر می‌خواندی، دیدم ملائکه را که گریه می‌کردند همچنان‌که ما گریه می‌کردیم بلکه بیشتر گریه می‌کردند. ای جعفر آیا اضافه نکنم؟» عرض کرد: «بلی یا ابن رسول الله!» حضرت فرمودند: «هر کسی که در رثای جدم حسین شعری بگوید؛ بگرید و بگریاند، بهشت با تمام درجاتش بر او واجب می‌شود. و الآن به تو بگویم که خداوند در همین ساعت بهشت را بر تو واجب کرد.» [[42]](#footnote-42)

اهل‌بیت را از کربلا عبور دادند؛ اما با چه صورت و وضعی! وقتی به کربلا می‌رسند، دیگر آثاری از اجساد و ابدان مطهّره نمی‌بینند. از هودج‌ها پیاده می‌شوند. مصائب اهل‌بیت تکرار می‌شود. بین این آمدن و آن رفتن خیلی تفاوت است! روز یازدهم که اهل‌بیت را سوار بر شتران بی‌جهاز می‌کنند.

راوی می‌گوید: شنیدم صداي حضرت زینب را؛

فوَ اللهِ لا أَنسیٰ زینبَ... و تُنادی بِصَوتٍ حَزینٍ و قَلبٍ کَئیبٍ؛ وقتی این قافله را از کنار این بدن‌ها عبور می‌دادند حضرت زینب صدا به گریه و ناله بلند می‌کند: «یا محمّداه، صَلّیٰ عَلَیکَ مَلیکُ السّماء؛ یا رسول‌الله! بیا و بنگر که به اولاد و اهل‌بیت تو آورده‌اند! هذا حُسَینٌ مُرمَّلٌ بِالدِّماءِ مُقَطِّعُ الأَعضاء و بَناتُک سَبایا؛ ببین این حسین تو با بدن قطعه‌قطعه بر روی خاک! یا أصحابَ محمّداه؛ ای یاران پیامبر کجایید تا بنگرید؟! هؤُلاءِ ذُرّیَّةُ المُصطَفیٰ یُساقونَ سوقَ السَّبایا؛ ببینید که اهل‌بیتِ او را با چه وضعی دارند حرکت می‌دهند! بنفسی [بِأبی] المَهُمومُ حتّیٰ قَضیٰ، بنفسی [بِأبی] العَطشانُ حتّیٰ مَضیٰ.»[[43]](#footnote-43)

بِاسمِکَ اللَهُمَّ وَ نَدعُوکَ و نُقسِمُکَ وَ نَرجُوکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهلِ‌ بَیتِهِ الأطهارِ یا اللهُ!

پروردگارا ما را ببخش و بیامرز! تا ما را نیامرزیده‌ای از دنیا مبر!

قلم عفو بر جمیع جرائم اعمال ما بکش! پروردگارا در دنیا از زیارت اهل‌بیت و در آخرت از شفاعتشان بی‌نصیب مفرما! اسلام و مسلمین نصرت عنایت کن! کفار و مخالفین ذلیل و منکوب بفرما! پروردگارا مرضای مسلمین شفا عنایت کن! موتای آنها ببخش و بیامرز! در فرج حضرت بقیّةالله ارواحنا فداه تعجیل بفرما! ما را از منتظرین واقعی آن حضرت قرار بده!

بِالنَّبیّ وَ آلِهِ وَ عَجِّل اللهُمَّ فی فَرَجِ مَولانا صاحِبَ الزَّمان.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

1. سورۀ رعد (43) آیۀ 17. معادشناسی، ج 9، ص 29:

«خداوند آب را از آسمان فروفرستاد؛ پس جاری شد و هر وادی و محلّی به‌اندازۀ گنجایش خویش از آن برگرفت. و در اثر جریانِ سیل, بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را پوشاند. و از آنچه مردم در آتش بر آن می‌دمند و آتش را بر آن مشتعل می‌کنند تا زینت یا متاعی برای خود بسازند, نیز چنین کفی بر روی آن پدیدار می‌شود. خداوند این‌طور حق و باطل را به هم می‌زند و در هم می‌آمیزد. پس آن کف به بیهودگی از بین می‌رود و نیست و نابود می‌شود؛ ولی آنچه برای مردم مفید است و به آنها منفعت می‌رساند، روی زمین باقی می‌ماند. و این‌طور خداوند مَثَل‌هایی می‌زند.» [↑](#footnote-ref-1)
2. سورۀ حجر (15) آیۀ 21. [↑](#footnote-ref-2)
3. سورۀ قمر (54) آیۀ 49. الله‌شناسی، ج 3، ص 170:

«تحقیقاً ما تمام چیزها را از روی اندازه آفریده‌ایم.» [↑](#footnote-ref-3)
4. سورۀ قمر (54) آیۀ 49. الله‌شناسی، ج 3، ص 170:

«تحقیقاً ما تمام چیزها را از روی اندازه آفریده‌ایم.» [↑](#footnote-ref-4)
5. سورۀ رعد (13) آیۀ 11. نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 411:

«برای او فرشتگان پی‌کننده و دنبال‌کننده‌ای در پیش ‌رو و پشت ‌سر او هستند، تا وی را از امر خدا محفوظ و مصون بدارند.» [↑](#footnote-ref-5)
6. گلستان سعدی، باب هشتم، ص 240. [↑](#footnote-ref-6)
7. جهت اطلاع بیشتر پیرامون آثار صدقه رجوع شود به الکافی، ج 4، ص 2 و 5 ـ 7؛ مکارم الأخلاق، ص 388؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص 305. [↑](#footnote-ref-7)
8. دیوان نظیری نیشابوری، غزلیات، غزل 8:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را \*\*\* اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها [↑](#footnote-ref-8)
9. سورۀ ذاریات (51) آیۀ 22. معادشناسی، ج 4، ص 172:

«و روزیِ شما و آنچه به شما وعده داده شده است در آسمان است.» [↑](#footnote-ref-9)
10. سورۀ رعد (43) آیۀ 17. [↑](#footnote-ref-10)
11. سورۀ رعد (13) آیۀ 17:

﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا فَٱحۡتَمَلَ ٱلسَّيۡلُ زَبَدٗا رَّابِيٗا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيۡهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبۡتِغَآءَ حِلۡيَةٍ أَوۡ مَتٰعٖ زَبَدٞ مِّثۡلُهُۥ كَذٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَهُ ٱلۡحَقَّ وَٱلۡبٰطِلَ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَذٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَهُ ٱلۡأَمۡثَالَ﴾. معادشناسی، ج 9، ص 29:

«خداوند آب را از آسمان فروفرستاد؛ پس جاری شد و هر وادی و محلّی به‌اندازۀ گنجایش خویش از آن برگرفت. و در اثر جریانِ سیل, بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را پوشاند. و از آنچه مردم در آتش بر آن می‌دمند و آتش را بر آن مشتعل می‌کنند تا زینت یا متاعی برای خود بسازند, نیز چنین کفی بر روی آن پدیدار می‌شود. خداوند این‌طور حق و باطل را به هم می‌زند و در هم می‌آمیزد. پس آن کف به بیهودگی از بین می‌رود و نیست و نابود می‌شود؛ ولی آنچه برای مردم مفید است و به آنها منفعت می‌رساند، روی زمین باقی می‌ماند. و این‌طور خداوند مَثَل‌هایی می‌زند.» [↑](#footnote-ref-11)
12. نثراللآلی، ص 60،با قدری اختلاف. مطلع‌انوار، ج 1، ص 68:

«عیش و خوشیِ باطل اندک‌زمانی بیش نیست و کارهای حضرت باری تا آخر قیامت است.» [↑](#footnote-ref-12)
13. تصنیف غرر الحکم، ص 160:

«المَشیبُ رَسولُ المَوتِ؛ الشَّیبُ آخِرُ [أخو] مَواعیدِ الفَناءِ...؛ کَفیٰ بِالشَّیبِ نَذیرًا؛ کَفیٰ بِالشَّیبِ ناعیًا.» [↑](#footnote-ref-13)
14. رجوع شود به عنوان بصری، ج 3، ص 89. [↑](#footnote-ref-14)
15. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 481.. الله‌شناسی، ج‏3، ص 342:

«حکمت گمشدۀ مؤمن است؛ پس دریاب حکمت را اگرچه در دست اهل نفاق بوده باشد!» [↑](#footnote-ref-15)
16. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 481؛ الله‌شناسی، ج‏3، ص 342:

«چه‌بسا حكمت در سينۀ شخص منافق است، پس در سينۀ وى به حركت و اضطراب مى‏افتد تا آنكه خارج شود و در سينۀ شخص مؤمن كه لايق و سزاوار حكمت است بنشيند و آرام گيرد.» [↑](#footnote-ref-16)
17. گلستان سعدی، باب دوم، ص 101. [↑](#footnote-ref-17)
18. سورۀ قصص (28) آیۀ 76 و 77. [↑](#footnote-ref-18)
19. سورۀ قصص (28) آیۀ 78. معادشناسی، ج 2، ص 16:

«گفت: من این اموال را از روی دانش و به نیروی علم و قدرت خود تهیّه کرده‌ام.» [↑](#footnote-ref-19)
20. سورۀ قصص (28) آیۀ 81:

﴿فَخَسَفۡنَا بِهِۦ وَبِدَارِهِ ٱلۡأَرۡضَ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٖ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُنتَصِرِينَ﴾. [↑](#footnote-ref-20)
21. سورۀ اعراف (7) آیۀ 175 و 176. مناقب اهل‌بیت علیهم السّلام، ص 116، تعلیقه:

«و بخوان بر این مردم (بر قوم یهود) حکایت آن کس (بَلْعَم باعور) را که ما آیات خود را به او عطا کردیم و او از آن آیات بیرون رفت و شیطان او را تعقیب کرد تا از گمراهان عالم گشت... و اگر ما می‌خواستیم هرآینه به‌واسطۀ آیاتی که به او داده بودیم او را بالا می‌بردیم و لیکن او به زمین گرایید و توجّه کرد و از هوای نفس خود پیروی کرد.» [↑](#footnote-ref-21)
22. رجوع شود به تفسیر القمی، ج 1، ص 248. [↑](#footnote-ref-22)
23. جهت اطلاع بیشتر پیرامون جریان بلعم باعورا و نفرین علیه حضرت موسی رجوع شود به الکامل، ج 1، ص 200 و 201. [↑](#footnote-ref-23)
24. دیوان میرزا حبیب خراسانی، ص 206. [↑](#footnote-ref-24)
25. سورۀ انعام (6) آیۀ 82. [↑](#footnote-ref-25)
26. مناقب آل ابی‌طالب علیهم السّلام، ج 3، ص 52:

«عن النَّبیِّ صلّی الله علَیه و آله و سلّم أنَّهُ قال: ما أنزَلَ اللهُ تَعالَی آیَةً فی القُرآنِ فیها ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ إلّا و عَلیٌّ أمیرُها و شَریفُها. و فی رِوایَةِ حُذَیفَةَ: إلّا کانَ لِعَلیِّ بنِ أبی طالِبٍ لُبُّها و لُبابُها. و فی رِوایاتٍ: إلّا عَلیٌّ رَأسُها و أمیرُها. و فی رِوایَةِ یوسُفَ بنِ موسَی القَطّانِ و وَکیعِ بنِ الجَرّاحِ: أمیرُها و شَریفُها لِأنَّهُ أوَّلُ المُؤمِنینَ إیمانا.» [↑](#footnote-ref-26)
27. مناقب آل ابی‌طالب علیهم السّلام، ج 3، ص 53:

«وَ فی صَحیفَةِ الرِّضا علیه السّلام: لَیسَ فی القُرآنِ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ إلّا فی حَقِّنا و لا فی التَّوراةِ یا أیُّها النّاسُ إلّا فینا.» [↑](#footnote-ref-27)
28. رجوع شود به کبریت احمر در شرایط منبر، قائینی، ص 385. [↑](#footnote-ref-28)
29. رجوع شود به ینابیع‌المودة، ج 3، ص 67؛ بحارالأنوار، ج 45، ص 41. [↑](#footnote-ref-29)
30. عیون‌المعجزات، ص 82؛ نوادرالمعجزات، ص 267. [↑](#footnote-ref-30)
31. الکافی، ج 1، ص 90. آیین رستگاری ص ۱۲۶:

« من یک بنده‌‌‌ای از بندگان محمد هستم.» [↑](#footnote-ref-31)
32. اشاره به آیۀ ۱۱ سورۀ فتح: ﴿سَيَقُولُ لَكَ ٱلۡمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ شَغَلَتۡنَآ أَمۡوَٰلُنَا وَأَهۡلُونَا فَٱسۡتَغۡفِرۡ لَنَا﴾ [↑](#footnote-ref-32)
33. مطلع انوار، ج ۲، ص ۲۱۹: حضرت آقا- روحى فداه- راجع به مذمّت دخالت كردن در کلمات بزرگان و تغيير و تبديل دادن مطالبى بيان فرمودند و سپس در ضمن، حكايتى نقل كردند؛ فرمودند:

مردى بود بسيار خوش خط و خوش سليقه، شغلش كتابت بود و مردم بدو مراجعه نموده براى آنها كتاب مى‏نوشت و بسيارى از اوقات قرآن مى‏نوشت، لكن يك عيب بزرگ داشت و او آنكه از نزد خود تصرّفات بى‏جا مى‏كرد و بعضى از مطالب را تغيير مى‏داد.

روزى يكى از بزرگان شهر نزد او آمده گفت: مى‏خواهم براى من قرآن بنويسى در نهايت ظرافت و حسن خط و حسن سليقه و هرچه پول بخواهى مى‏دهم، لكن به شرط آنكه ابداً در آن تصرّفى نكنى! آن مرد قبول نموده قرآن را نوشته و به اتمام رسانيد.

چون آن بزرگ نزد او آمد گفت: قرآن را نوشتى؟ گفت: بلى نوشتم. گفت: با همان شرط كه نموده بودم؟ گفت: بلى هيچ تصرّفى نكردم و تغييرى ندادم جز سه موضع كه ديدم نمى‏توانم صبر نموده و تغييرى ندهم كه ابداً لايق مقام قرآن نيست. گفت: بگو ببينم آن سه موضع كدام است؟

گفت: چون رسيدم به‏ ﴿شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا﴾ گفتم كه: در قرآن غلط نيست و حتماً اين اشتباه نوشته شده است، او را درست نموده «شَدُرُسْنا» نوشتم.

دوّم: چون رسيدم به آيه‏ ﴿وَ خَرَّ مُوسى‏ صَعِقاً﴾ با خود گفتم كه موسى خر نداشت و اين اشتباه است، نوشتم: «و خر عيسى ضعيفاً.»

سوّم: چون رسيدم به آيه‏ ﴿وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها﴾ گفتم:

نام فرج قبيح است كه در قرآن باشد، نوشتم: «الّتى أحصَنَتْ اونجاها.» [↑](#footnote-ref-33)
34. رجوع شود به أنساب الأشراف، ج 3، ص 229 ـ 250. [↑](#footnote-ref-34)
35. رجوع شود به الکامل، ابن‌اثیر، ج 5، ص 271 و 272. [↑](#footnote-ref-35)
36. رجوع شود به المعارف، ابن‌قتیبة، ص 378؛ تاریخ‌الیعقوبی، ج 2، ص 376 و 377. [↑](#footnote-ref-36)
37. رجوع شود به تاریخ‌الیعقوبی، ج 2، ص 445؛ الکامل، ابن‌اثیر، ج 6، ص 305 و 310. [↑](#footnote-ref-37)
38. رجوع شود به قیام شیعی سربداران، یعقوب آژند. [↑](#footnote-ref-38)
39. در روز عاشورای سال ۱۴۱۵ ق در حرم علی بن موسی الرضا علیه السّلام انفجاری رخ داد که بر اثر شدت انفجار ۲۶ نفر جان داده و بیش از ۳۰۰ تن زخمی‌شدند. (محقق) [↑](#footnote-ref-39)
40. مصباح المتهجد، ج 2، ص 723. [↑](#footnote-ref-40)
41. معالی السبطین، ج 2، ص 19. [↑](#footnote-ref-41)
42. رجال الکشی، ص 289:

«... ”وَ لقد أوجَبَ اللهُ تَعالَی لَکَ یا جعفرُ فی ساعَتِهِ الجَنَّةَ بِأسرِها و غَفَرَ اللهُ لَکَ“. فَقالَ: ”یا جعفرُ أ لا أزیدُکَ؟“ قالَ: ”نَعَم یا سیّدی.“ قالَ: ”ما مِن أحَدٍ قالَ فی الحُسَینِ علیه السلام شِعرًا فَبَکَیٰ و أبکَیٰ بِهِ إلّا أوجَبَ اللهُ لَهُ الجَنَّةَ و غَفَرَ لَهُ.“» [↑](#footnote-ref-42)
43. اللهوف، ص 132 ـ 134. [↑](#footnote-ref-43)